

## عاشورا و عبادت امام حسین (ع)

### ایجاد انگیزه :

شب عاشورا خودش هم قطع نظر از اینکه شب مصیبت است، از نظر عبادی موضعیت دارد. سیره معصوم و روش امام در شب عاشورا عبادت بوده و سیره‌ی امام برای ما حجت است. لذا احیاء این شب ثواب هفتاد سال عبادت را دارد. معلوم است که منظور چیست؛ یعنی یک احیای شب عاشورا، و بیداری و ارتباط خوب با خدا در این شب، می‌تواند مسیر هفتاد سال زندگی انسان را تغییر دهد، می‌تواند مسیر زندگی انسان را معین کند. شب عاشورا به نقل از سید ابن طاووس، صد رکعت نماز دارد، پنجاه تا دو رکعت، در هر رکعتی یک حمد و یک قل هو الله. چرا؟ چون در این شب یاران امام حسین نماز خواندند، بندگی کردند، مثل کندوی زنبور عسل از اردوگاهشان صدای مناجات، دعا و گفت‌وگوی با خدا می‌آمد. ۲. اللهوف، ص ۹۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴. در شب عاشورا گفتن هفتاد مرتبه لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مستحب است. چون این ذکر، ذکر امام حسین بوده، مثل فردا با این ذکر به قلب دشمن می‌زد و بر می‌گشت و می‌فرمود: لاحول و لا قوة الا بالله. امشب هفتاد مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لاحول و لا اله الا الله والله اکبر وارد است. چون فردا تجلی تسبیح، تکبیر، تحمید و همه‌ی ارزش‌ها و همه‌ی صفات الهی در اردوگاه حسین بود. هم تسبیح بود؛ سبحان الله، هم تنزیه و هم عظمت الهی. لذا این ذکر، در این شب جزو ذکرهایی است که هفتاد مرتبه وارد شده است. در شب عاشورا نماز امیرالمومنین وارد است، نمازی که در دو رکعت، یک حمد و پنجاه قل هو الله خوانده می‌شود و مشهور به نماز امیرالمومنین است، این نماز به صورت خاص وارد شده است. سید ابن طاووس و برخی دیگر از شخصیت‌هایی که در اعمال و لیالی؛ این شب‌ها نوشته‌اند، این اعمال را برای شب عاشورا ذکر کرده‌اند. پس شب عاشورا چهره‌ی عبادی هم دارد، جدای از چهره‌ی مصیبت، چهره‌ی عزا و چهره‌ی تبیین آن حادثه‌ی عظیم عاشورا.

حادثه‌ی کربلا یک حادثه‌ی چند بعدی است: بعد مظلومیت دارد، بعد مبارزه و شجاعت دارد، بعد اخلاق و عرفان هم دارد. دشمن دلش می‌خواهد ما این بعد را کمتر بیان کنیم. دلش می‌خواهد عاشورا فقط در بعد مصیبتی و بعد حماسی‌اش به دنیا عرضه شود و گاهی هم از این بعد سوء استفاده کند. او قدرت تحلیل ندارد، اما سوء استفاده می‌کند. شخصی محرم سال گذشته در آلمان بود می‌گفت یک روز عاشورا یا حتی کمتر از یک نیم روز، بعد از عاشورا، تلویزیون رسمی و پربیننده‌ی آلمان، هشت مرتبه صحنه‌ی قمه زنی بعضی از شهرهای هندوستان، پاکستان و جاهای دیگر را تکرار کرد، با این که هزینه‌ی پخش یک برنامه برای آنها خیلی بالاست. ایشان می‌گفت من تماس گرفتم، بعد فهمیدم غرض در کار است و نوع صحنه‌ها را هم با روش‌هایی که امروز می‌توانند بعضی از این صحنه‌ها را درست کنند - به گونه‌ای درست کرده بودند



## عرفان ربیع بن خثیم، عرفان نیست

درباره‌ی شخصیتی مثل ربیع بن خثیم که قبرش در مشهد مشهور است نوشته‌اند طی بیست سال یک حرف دنیایی نزد. زمانی که با خبر شد عده‌ای حسین بن علی را به شهادت رسانده‌اند، در اظهار تأسف از چنین حادثه‌ای یک جمله بیان کرد که مضمون آن این است: وای بر این امت که فرزند پیامبرشان را شهید کردند. بعد بر سر خود زد و گفت: وای بر من یک حرف دنیایی زدم، من عهد کرده بودم حرف دنیا نزنم! چرا پرسیدم که پدرت مرده یا زنده است. همسایه‌اش می‌گفت من گاهی در تاریکی فکر می‌کردم یک ستون در میان خانه است و این ستون، دیوار یا ستون خیمه است. این قدر می‌ایستاد، یک شب تا صبح در رکوع بود، یک شب تا صبح در سجده بود. قبر کنده بود، می‌رفت داخل آن می‌خوابید، بیرون می‌آمد و می‌گفت: «رب ارجعون\* لعلی أعمل صالحاً»<sup>۱</sup> ۱. مومنون، ۹۹-۱۰۰؛ خدایا مرا برگردان که من کار خوب انجام بدهم. بعد می‌گفت: حال برگشتی، می‌خواهی چه کار کنی؟ اما همین آدم در جنگ صفین به امیرالمومنین عرض کرد: آقا من نمی‌توانم بجنگم، من شک کردم، من را از این جنگ معاف کنید همین آدم در کربلا امام حسین را یاری نکرد، بعد هم که خبر شهادت را به او دادند، فقط اظهار تأسفی کرد. این عرفان منهای حماسه است.<sup>۲</sup> ۲. گفتارهای معنوی، ص ۵۱. این عرفان اصلاً «لیس بعرفان». عرفان دین، با جهاد و با حماسه‌اش است، این انسان، کامل نیست.

## جهاد منهای اخلاق جهاد نیست

مثال دوم، عکس این موضوع است؛ یعنی جهاد بی‌معرفت و جهاد بی‌اخلاق. خالد ابن ولید، انسان شجاعی است، خودش می‌گفت اگر کسی در بدن من یک جای سالم را جستجو کند، پیدا نمی‌کند، در تمام بدن من آثار جراحت است. و جب به و جب بدنش، جای زخم و تیر و شمشیر بود، خودش می‌گفت من در ۱۰۰ تا جنگ شرکت کرده‌ام. در تاریخ «استلقاب» نوشته است او کسی است که در «موت» وقتی جعفر ابن ابیطالب شهید شد، وقتی فرمانده‌ها شهید شدند، با یک شجاعتی لشکر اسلام را عبور داد، و به مدینه رساند. آدمی بود شجاع، قوی، بی‌باک، متحمل؛ اما از نظر اخلاق، انسان مثبتی نبود. پیغمبر اکرم او را فرستاد که قبیله‌ی ابن عامر را به اسلام دعوت کند. او با این‌ها کینه داشت، چون آنها عمویش را کشته بودند، دستور داد دست‌های مردان قبیله را بستند و همه را دست بسته اعدام کرد. بعد حمله کرد و قبیله را غارت کرد. وقتی خبر به رسول الله رسید، حضرت دست‌های مبارکش را بالا آورد، می‌گویند تا آنجایی که زیر بغل پیامبر پیدا شد و فرمود: «اللهم إني أبرأ إليك مما صنع خالد بن الوليد»؛ خدایا من از کار خالد ابن ولید برائت می‌جویم، من این کار را تأیید نمی‌کنم. این جنگ بی‌اخلاق است. بعد پیغمبر، امیرالمومنین را فرستاد و گفت برو این‌ها را راضی کن. آقا آمدند تک تک خون بهاها را دادند، نوشته‌اند حتی اگر کاسه‌ای شکسته بود، حضرت خسارت داد. امیرالمومنین، حتی به زن‌ها و بچه‌های داغ‌دیده پول زیادی داد، به میزانی که بیش از

دیه بود تا راضی شوند. وقتی برگشتند پیغمبر تشکر کرد، فرمود: خدا از تو راضی باشد که مردم را از من راضی کردی. رضایت مردم را کسب کردی، و نگذاشتی عملکرد خالد ابن ولید موجب پشت کردن مردم به دین شود.<sup>۱</sup> ۱. مستدرک، ج ۱۸، ص ۳۶۶؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۴۲؛ پیغمبر و یاران، ج ۲، ص ۳۲۶.

### اویس قرنی، عارف به حق

دو نمونه‌ای که ذکر شد یکی مصداق اخلاق و زهد بدون جهاد، و دیگری شجاعت و جهاد بدون اخلاق است. اما جمع بین هر دو در اویس قرنی است. اویس هم گاهی شب تا صبح در رکوع بود. خود خواجه ربیع به اویس غبطه می‌خورد، می‌گفت او چه عبادت‌هایی می‌کند. اویس شخصیتی است که نسبت به نماز، عبادت، دعا و قرآن اهتمام بسیار داشت؛ اما همین آدم در صفین خدمت امیرالمومنین آمد و عرض کرد: آقا جان، آمده‌ام بجنگم، و جانم را فدا کنم، آمده‌ام با شما بیعت کنم. آقا فرمود: به چه شرطی می‌خواهی با من بیعت کنی؟ عرض کرد: آقا، بیعت می‌کنم خونم را هستی‌ام و وجودم را فدای شما کنم.<sup>۲</sup> پیغمبر و یاران، ج ۳۴۳. اویس هم ولایت پذیریش عالی است و هم زهدش عالی است. به خود اویس گفتند شخصی کفن خریده، آن را می‌پوشد و در قبر می‌خوابد و زن و بچه‌اش را رها کرده است، او بالای سرش آمد و گفت: بلند شو، این بساط را جمع کن، این قبر و این کفن برای تو بت شده است. زهد این نیست که در قبر بخوابی و این راههای ناصحیح را بروی. امیرالمومنین زهد داشت که با یتیم رئوف، با دشمن شجاع و در مسجد عابد بود.

متأسفانه امروزه شیوه‌های عرفانی در جامعه باب شده که منهای ولایت، منهای مرجعیت، منهای استاد و مراد اخلاقی است. یک روز ادعای نیابت امام زمان می‌کنند، یک روز ادعای رویت آقا و پیام آوردن می‌کنند. این در حالی است که آن کسانی که خدمت آقا رسیده‌اند، آن قدر کتوم بوده‌اند که سال‌ها بعد از مرگشان هم کسی متوجه نشد. سید بحر العلوم‌ها و مقدس اردبیلی‌ها که خودشان با این ادعاها دکان باز نگردند بلکه از یک طریقی بالاخره کشف شد که خدمت آقا می‌رسیدند. مگر به این سادگی است. دکان‌های مختلف، در شهرهای مختلف باز می‌کنند، حالا یک عده‌ای از آنها دستگیر می‌شوند، اما عده‌ای هم به ترویج عرفان بودایی و عرفان هندی ادامه می‌دهند. اما (ره) عرفان اسلامی داشت، که آن گونه ساعت داشت و آن گونه عبادت می‌کرد. ملاحظین قلبی همدانی، قاضی تبریزی، علامه طباطبایی عرفان اسلامی داشتند. با این سر و صداها و جمع کردن مردم و تعریف کردن از خود نمی‌شود دکان باز کرد، شما برای خودتان دارید دست و پا می‌زنید. یک روز طریقت در کنار شریعت بود، اما امروز قطب و پیر و مراد را در مقابل مرجعیت، و عرفان بودا را در مقابل عرفان اسلامی قرار می‌دهند.

لذا عرفان دینی با جهاد آمیخته است و نمونه‌ی آن اویس قرنی است نه خالد ابن ولید و نه ربیع ابن خثیم. آن الگوی اول (خالد بن ولید) ناقص است، این الگوی دوم (ربیع ابن خثیم) هم ناقص است. الگوی صحیح اویس است که می‌گوید علی جان، جانم به فدایت، آمده‌ام جان بدهم، هیچ تردید هم ندارم، با هر کس هم بگویی می‌جنگم.

### فضایل اهل بیت

بعد اخلاقی و معرفتی نهضت عاشورا بُعدی است که حتی دشمنان هم به آن بعد اعتراف کردند. وقتی سرها را به کوفه آوردند برادر ابن زیاد، عثمان ابن زیاد گفت: کاش همه‌ی آل زیاد هلاک شده بودند، اما پسر فاطمه به شهادت نمی‌رسید. برادرش با تعجب گفت تو معلوم است از که حمایت می‌کنی؟ ما سردمدار و طایفه‌دار این جریان بودیم. گفت: کاش ننگ برادری تو را هم نداشتیم. این برادر ابن زیاد است. همسر یزید به او اعتراض می‌کند، همسر خولی به او اعتراض می‌کند، زن کعب ابن جابر که قاتل بُریر است از خانه‌اش قهر می‌کند، می‌گوید: خدا لعنتت کند که سید قراء کوفه را کشتی. چرا زن آن قاتل از خانه می‌رود؟ چرا زن خولی موضع می‌گیرد؟ چرا باید پسر یزید ابن معاویه سال‌ها بعد از حادثه‌ی کربلا بلند شود و بگوید: کاش من به دنیا نیامده بودم و لگه و ننگ بنی امیه بودن را با خودم نمی‌کشیدم. این‌ها حرف‌های خودشان است. سنان بن انس وقتی سر را نزد ابن زیاد آورد تا جایزه بگیرد، نمی‌گوید من سر یک آدم منفی را آورده‌ام، می‌گوید:

أنا قتلت الملك المحجبا

املا رکابی فضة و ذهباً

و خیرهم اذ ینسبون نسباً

قتلت خیر الناس اما و ابا

گفت: ای ابن زیاد، رکاب مرا پر از طلا و نقره کن، زیرا پادشاه محبوب و محترمی را کشته‌ام. من شخصیتی را شهید نموده‌ام که از لحاظ مادر و پدر و نسب بهترین مردم می‌باشد.

پس این‌ها خودشان هم به عظمت آنها معترفند. در زیارت ناحیه‌ی مقدسه امام زمان می‌فرماید: حسین جان، «كنت للاسلام و المسلمین راحماً»؛ تو به مسلمانان و به اسلام راحم و رحیم بودی. «كنت للاسلام و المسلمین راحماً و للحق ناصراً و عند البلاء صابراً»<sup>۲</sup>. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۰؛ جد بزرگوارم، حسین، در بلاصبور بودی، در دفاع از حق قوی بودی و در برابر مسلمانان رؤف و مهربان بودی.

### بعدی عبادی کربلا

امام حسین (روز عاشورا) مکرر فرمود: انا لله وانا اليه راجعون؛ همه از خداییم، (مبدأ خدا) و به سوی خدا برمی‌گردیم، (یعنی معاد) این عرفان ابا عبدالله است، بالای سر هر شهیدی که رفت - ابا عبدالله بالای سر همه نیامده است، فقط نام هفت، هشت نفر را نوشته‌اند که حضرت بالای سر آنها رفته است - بالای سر هر شهیدی آمد، یا خبر شهادتش را شنید، این آیه را خواند: «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر»<sup>۱</sup> ۱. احزاب، ۲۳. دقت کنید عاشورا با چه درست شده است، و با چه مطرح شده است. وقتی به دشمن حمله می‌کرد در جایی می‌ایستاد و می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله». وقتی امام سجاد را در آغوش گرفت فرمود: «اللهم بحق طه و یاسین» اصلاً کربلا، دعا و قرآن و ذکر و مناجات است؛ وقتی جوانش به میدان می‌رود پشت سرش نگاه می‌کند و قرآن می‌خواند: «إن الله اصطفى آدم و نوحاً»<sup>۲</sup> ۲. آل عمران، ۳۳.

## ویژگی‌های نماز ظهر عاشورا

آیا این اردوگاه با آن اردوگاه قابل مقایسه است؟

شما نماز ابا عبدالله در ظهر عاشورا سه ویژگی دارد. (جوان‌های عزیز، به نمازتان اهمیت بدهید)، حسین(ع) می‌توانست در خیمه نماز بخواند، چون هنوز یاران زیادی داشت، هنوز اصحاب تمام نشده بودند، بنی هاشم به میدان نیامده بودند. جنگ کربلا بعد از ظهر عاشورا اوج گرفت، و رفتن تک تک افراد، بیشتر بعد از نماز ظهر بوده، هنوز حبیب زنده است. هنوز آن اخوان غفاریان هستند، هنوز علی اکبر، عباس، قاسم هستند. می‌شد که این‌ها بایستند و بجنگند و بقیه یکی یکی بروند و نمازشان را بخوانند و بیرون بیایند، دشمن هم متوجه نمی‌شد. چرا این کار را نکرد؟ چون نماز امام حسین سه ویژگی دارد:

### ۱. اول وقت

امام نگفت حالا صبر کنید جنگ تمام شود تا غروب وقت است. خیر، نماز باید در اول وقت خوانده شود.

### ۲. جماعت

امام می‌توانستند این نماز را در خیمه و فرادا بخوانند؛ اما امام چنین نکرد. نماز خوف خواند. دو رکعت مثل نمازهای شکسته‌ی دیگر. امام جلو ایستاد و دو صف پشت سر ایشان ایستادند. یعنی گروه اول یک رکعتش را به امام اقتدا می‌کند و یک رکعتش را هم خودش فرادی می‌خواند، گروه دوم هم به همین شکل، تا هر دو گروه به جماعت برسند. دومین ویژگی این نماز این بود که جماعت بود.

### ۳. علنی

اگر این نماز داخل خیمه برگزار می‌شد، شاید دشمن هم متوجه نمی‌شد، چرا امام آمده در صحرا میان دشمن؟ شهید هم دادند، سعد ابن عبدالله شهید شد، زهیر تیر خورد. چرا امام وسط صحرا آمده، نماز می‌خواند، آن هم نماز جماعت و اول وقت؟ این نماز حسین پیام دارد، «یقیمون الصلاة» نه فقط «یقرؤون الصلاة»؛ گفته شده نماز را اقامه کن نه اینکه بخوان. اقامه‌اش این است که علنی باشد، جماعت باشد، نه این که در ظهر عاشورا دسته‌ی عزاداری داخل خیابان است صدای اذان هم بلند است و نماز نمی‌خوانند. هر کجا هر گروهی و به هر شکلی هست باید به نماز بایستند. همه با وضو بیایند هر که هر کجا هست به نماز بایستند، امام فرمود: عباسم بیا نماز بخوان، علی اکبرم تو هم بیا نماز بخوان. چرا علنی؟ چرا جماعت؟ آن هم اول وقت، این‌ها نکته دارد. این عرفان حسین است، این معرفت ابا عبدالله و آن جنبه‌های اخلاقی و عبادی عاشورا است. ما از این جنبه‌های عاشورا غافل شدیم، حماسه، جنگ، مبارزه، مظلومیت. اشک و آه جای خودش را دارد، اما این بعد عبادی عاشورا هم باید ترسیم و تبیین و تحلیل شود.

### بعد رأفت و رحمت در کربلا

اسلام جهادش هم با رحمت آمیخته است، وقتی پیغمبر می‌جنگیدند، می‌فرمودند: با زن‌ها کاری نداشته باشید، با بچه‌ها کاری نداشته باشید، درخت‌ها را نکنید، حیوانات را نکشید، اگر دشمن فرار کرد تعقیبش نکنید از پشت خنجر نزنید، این فرهنگ دین است. آن سپاه دشمن است، و این سپاه ابا عبدالله، ابا عبدالله به میدان آمده، تمیم ابن قحطبه یا قحطبه هم مقابلش آمد، از امرای شام و فرماندهی لشکر شامی هاست، فرد شجاعی است، همه‌ی اصحاب هم شهید شده اند، یاران هم شهید شده‌اند به امام عرض کرد: آقا من شما را نصیحت می‌کنم که برگردید، شما که حریف بیست هزار - سی هزار نفر نمی‌شوید. امام فرمود: این‌ها من را محاصره کرده‌اند و این جریان را پیش آورده‌اند من که به قصد جنگ نیامده‌ام، تو به من می‌گویی برگرد! - مگر می‌گذارند که حسین از این صحرا برگردد جز با بیعت با یزید که امام فرمود اگر بیعت شود، فاتحه‌ی اسلام خوانده است - گفت: آقا پس می‌جنگیم، وارد جنگ شدند، ابی عبدالله خیلی شجاع بود. تمیم در اولین حمله از اسب به زمین افتاد هر که باشد در این گونه مواقع دشمن را می‌کشد، اما امام فرمودند: بلندشو، سوار اسب شو. به او مهلت دادند، ابن قحطبه سوار شد، مجدد وارد جنگ شدند. تمیم از ناحیه‌ی دو پا مجروح شد، و به زمین افتاد. آقا بالای سرش آمدند، فرمودند: می‌خواهی قبایلهات را صدا برنم که بیایند زیر بغل‌هایت را بگیرند؟ گفت: آقا بزرگواری کنید مرا نکشید. امام فریاد زد: بیایید فرمانده شام و امیرتان را ببرید. یک عده از بستگانش آمدند زیر بغل‌هایش را گرفتند و بدن مجروحش را از صحرا بردند. آیا دشمن هم چنین اجازه‌ای می‌داد؟ اما وقتی خون علی اکبر روی چشم‌های اسب را فراگرفت و علی اکبر در بین لشکر افتاد هر که هر چه داشت به بدن او زد، «فقطعه بسیوفهم اربا اربا»،<sup>۱</sup> ۱. بحار الانوار، ۴۵، ص ۴۴. وقتی پسر فاطمه در گودی قتلگاه افتاد - تعبیر بعضی از مقتل‌ها این است - حسین برای لحظات

طولانی از شدت لطمه بیهوش بود. گاهی چشم باز می‌کرد و می‌بست، توان بلند شدن نداشت. ببینید چگونه با سنگ و چوب و با آن برخورد ناجوانمردانه، با اسب دواندن و با گوشواره از گوش کشیدن و جنایت‌هایی که انجام دادند با اهل بیت و یاران امام رفتار کردند.

یکی از علمای اهل سنت می‌گوید، صاحب ریحانه الادب نوشته است: من یک شب امیرالمومنین را در خواب دیدم گفتم: یا امیرالمومنین، بنی امیه با شما بد کردند، شما در فتح مکه فریاد می‌زدید: «الیوم، یوم المرحمة»؛ امروز روز رحم و لطف است. شما وقتی مکه را فتح کردید به ابوسفیان امان دادید، حتی پیغمبر فرمود: خانه‌ی ابوسفیان مأمن است؛ یعنی هر کس داخل آن خانه برود کاری با او نداریم، با این که ابوسفیان فرماندهی جنگ‌های زیادی علیه اسلام بوده است؛ در بدر، در احد، در خندق. خیلی پیغمبر را آزار داده است، در عین حال رسول خدا به او امنیت داد، خانه‌اش را مأمن قرار داد، او را آزاد کرد، و او را بخشید. یا امیرالمومنین بنی امیه مزد و جایزه‌ی آن برخورد شما را در فتح مکه در روز عاشورا دادند! چرا این گونه شد؟ آقا در عالم رؤیا به این عالم اهل سنت فرمود: به خانه‌ی ابن سیفی شاعر برو، او جواب تو را می‌گوید. از خواب پریدم - این خواب پیام دارد، در حدیث داریم خواب را نزد هر کسی نقل نکنید، اگر رؤیا صادقانه باشد برای کسی که آن خواب را دیده است پیام‌های دقیقی دارد - از خواب پریدم از خود می‌پرسیدم ابن سیفی کیست؟ از این طرف و آن طرف تحقیق کردم، به در خانه‌ی ابن سیفی آمدم، در زدم قصه را تعریف کردم، دیدم اشک در چشمانش حلقه زد. گفت: من امشب شعری گفته بودم که در آن مقایسه کرده بودم بین کربلا و بین لطفی که پیغمبر و اهل بیت به ابوسفیان و بنی امیه در فتح مکه کرده بودند، هنوز این شعر را برای کسی نخوانده‌ام و آن را منتشر نکرده‌ام، فقط روی کاغذ و در ذهن خودم بوده است، حالا آقا امیرالمؤمنین تو را این جا فرستاده است. آن شعر این چند بیت معروف است که ترجمه‌اش این است: وقتی ما به قدرت رسیدیم و پیروز شدیم، شما را بخشیدیم، اما وقتی قدرت به شما رسید، به کودکان و به اطفال ما رحم نکردید. اینگونه است که اردوگاه حسینی و کربلا علاوه بر بعد مصیبتی و حماسی‌اش بعد اخلاقی هم دارد.

بعضی نوشته‌اند لشکر حر هزار نفر بودند، لشکر اباعبدالله به همه‌ی آنها آب دادند، در جنگ صفین امام حسین (ع) آبی را که معاویه بسته بود گشود، بعضی نوشته‌اند حتی یزید بن معاویه که در صفین بود، آمد و از این آب نوشید. آبی که مسیرش به دست اباعبدالله باز شد. بعد این‌ها این گونه با اهل بیت برخورد کردند.

مثل امشب یا فردایی وقتی پیش محمد بن بشیر آمدند و گفتند پسر ت اسیر شده، امام فرمود می‌توانی برگردی برای آزادی پسر ت تلاش کنی. گفت: نه آقا، من نمی‌روم. عده‌ای نوشته‌اند امام پنج لباس گران قیمت به ایشان داد - در تاریخ قیمت‌هایش را مختلف نوشته‌اند - و فرمود این‌ها را بفروشد تا بفروشد و



پسرت را آزاد کنند. دقت کنید حتی در این لحظات حساس، امام رأفت و محبتش شامل حال اصحاب و اشخاص می‌شود. حتی بعضی نوشته‌اند امام سرزمین کربلا را خرید، بعد هم به همان کسانی که آنجا بودند این سرزمین را واگذار و هدیه کرد. بعضی نقل کرده‌اند امام شرط کرد، و فرمود با زائران من مهربان باشید به کسانی که به زیارت می‌آیند اکرام و احترام کنید

در دهه‌ی عاشورا اگر توانستید نماز اول وقت، رعایت حق الناس، کنارگذاشتن گناه، و اصلاح نفس را نتیجه‌گیری آن وقت حسینی شده‌ای. حسینی شدن آشنا شدن و متخلق شدن با خلق و خوی و صفات حسین است. آشنا شدن با ابهت و عظمت و عبادت و بندگی حسین است.

### گریز و روضه :

ای به جنان مام من مام تو را خادمه

گر بپذیری منم در دو جهان خادمم

خشک شده از عطش اشک به چشم همه

ساقی اطفال من، آب روان، موج زن

آن که بود عرش را قامت او واهمه

عاقبت از با غم سرو قدش گشت خم

دشمن که از برق شمشیر او وحشت داشت، احساس کرد دیگر قمر بنی هاشم(ع) نمی‌تواند بجنگد. از این رو، جرأت کردند از همه طرف به او نزدیک شوند. او را محاصره کردند. بدن مطهرش را تیر باران کردند. در این میان تیری به چشم مقدسش نشست. او که دست در بدن نداشت، سر را فرود آورد تا چوبه تیر را بین دو زانو قرار بدهد و تیر را از چشم بیرون بکشد. در همین حال کلاه خود جنگی از سر حضرت افتاد که حضرت را هدف عمود آهنین قرار دادند.<sup>(۱)</sup> (مثیرالاحزان، ص ۷۱؛ مقتل امام حسین و یاران، ص ۴۱۰)؛ این همان غصه‌ای است که دل مادرش ام‌البنین را آتش زد.